

مؤلفه‌های قدرت در خلافت عباسی و پیامد های آن

رسول اخگر^۱

خلیل پور حسن دارابی^۲

عباس عاشوری نژاد^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی مؤلفه های ساختار قدرت در خلافت عباسی پرداخته و نتایج و تاثیرگذاری این مؤلفه ها را در قدرتمندی و ضعف خلفا عباسی و همچنین تحولات سیاسی و اجتماعی خلافت عباسی مورد بررسی قرار می‌دهد.

با روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ هجری و ورود عناصر قومی جدید در تشکیلات سیاسی، اجتماعی و اداری عباسیان و همچنین گسترش قلمرو خلافت، تحولات و دگرگونی های بنیادی که عمدتاً متأثر از نفوذ اقوام و فرهنگ های مختلف بود، در جنبه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی رخ داد و یکی از این تغییرات، دگرگون شدن ساختار قدرت خلافت عباسی بود که برخلاف دوره‌های قبل نمی توانست ثابت بماند. اتخاذ سیاست شرق گرایی از سوی عباسیان که با نفوذ و تاثیرگذاری عناصر قومی و طبقات اجتماعی جدید همراه بود و همچنین شکل گیری مسائلی مانند ایجاد حکومت آل بویه و سلجوقیان و تحولات فرهنگی و تاثیرگذاری منابع و مراکز فرهنگی و اندیشه های جدید و بهره‌گیری عباسیان از ابزارهای مذهبی مانند انتساب به پیامبر (ص)، بهره‌گیری از تفکر مهدویت، ادعای خلیفه الهی و حقانیت الهی حکومت و خلافت جهت کسب مشروعیت و از سوی دیگر پذیرش امارت استیلا در زمان ضعف، راه را برای ایجاد تغییرات و تحولات بنیادین در جنبه‌های مختلف خلافت عباسی مانند ساختار قدرت سیاسی مهیا و فراهم نمود. نتیجه این که تغییرات ایجاد شده و همچنین تاثیرگذاری این مؤلفه‌ها از یک سو باعث تداوم خلافت عباسیان به مدت بیش از پنج قرن گردید و از سوی دیگر، به دلیل سهمی شدن و مشارکت عناصر قومی جدید در قدرت راه را برای شکل گیری حکومت‌های مقتدر شیعی و سنی که بخشی از مشروعیت خود را از دستگاه خلافت کسب می‌کردند، فراهم آورد.

واژگان کلیدی

خلافت عباسی، ساختار قدرت، ایران، آل بویه، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سلجوقیان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد داراب، دانشگاه آزاد اسلامی، داراب، ایران.

Email: akhgarrasoul@yahoo.com

۲. استادیار، گروه تاریخ، واحد داراب، دانشگاه آزاد اسلامی، داراب، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: dr_jpourhassand@yahoo.com

۳. استادیار، گروه تاریخ، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

Email: ashoorinejad@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۷

طرح مسأله

انتقال حکومت از امویان به عباسیان و ایجاد تغییر در حاکمیت در سال ۱۳۲ هجری به عباسیان پیش از یک تغییر در خاندان حاکم و هرم قدرت به حساب می‌آید زیرا باعث تغییر ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی در همه‌ی ابعاد سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شد. عباسیان در دوران آمادگی برای انقلاب تدابیر ویژه‌ای انجام دادند و تشکیلاتی بر پایه‌ی پنهان کاری مطلق بنا کردند و دلیل اتخاذ این سیاست نیز دشواری‌ها و مشکلاتی بود که عباسیان در طی دوران اموی به آن دچار شدند. بنابراین ایجاد حکومت عباسی فقط بیعت با خلیفه‌ی دیگر با انتقال حکمرانی بر مسلمانان از خاندان اموی به عباسی نبود این رخداد بیش از یک تغییر در خاندان حاکم به حساب می‌آید. انقلاب عباسیان و نتیجه‌ی آن که همان تغییر ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی بود نقطه‌ی تحولی مهم و سرنوشت ساز در این جامعه بود که در تمام دروان اول عباسی چاره‌پذیر بود.

خلافت این خاندان که برای حامیانش مقدس بود از سال ۱۳۲ هجری به بعد توانست قدرت خود را بر امپراتوری اسلامی تحمیل کند. عباسیان مدعی بودند که عصر جدیدی از عدالت، پرهیزگاری و سعادت را آغاز کرده‌اند. تمامی حاکمان این خاندان که از قریش و از بستگان پیامبر (ص) بودند، اعلام می‌کردند که تنها برای هدایت و رهبری جامعه‌ی اسلامی برگزیده شده‌اند و با انتخاب لقب‌های مقدس تلاش می‌کردند نشان دهند که از حمایت الهی برخوردارند بدین ترتیب عباسیان، گرایش نوینی از اخلاق و معنویت را بر پیشانی خود داشتند. و در واقع سیاست را دنبال می‌کردند که با گذشتگان خود اندکی متفاوت بود.

تبلیغات شدید عباسیان که ظاهراً با کوشش‌های فردی از این خاندان به نام محمد بن علی از نوادگان عباس عمومی پیامبر (ص) (۱۲۵-۱۱۸ هجری قمری) که دعوت عباسی به او واگذار شده بود و برای رسیدن به خلافت می‌کوشید از ابتدا تا پیروزی مراحل را پشت سر گذاشت. محمد بن علی دریافت که برای انتقال حق امامت از خانواده‌ی او به خانواده‌ی دیگر به ناچار باید افکار عمومی را برای پذیرش وضع جدید آماده کند از این رو جانب احتیاط را در پیش گرفت و از پیروانش خواست بدون تعیین فردی، مردم را به دوستی اهل بیت (ع) دعوت کنند.

وی از مرکز قدرتش در حمیمه دعوت عباسیان را سامان می‌داد و کارهای آن‌ها را اداره و مبلغان و نقباء را به محل‌های مناسب که مهم‌ترین آن‌ها خراسان بود اعزام و از طریق شبکه‌ی مخفی با حلقه‌های متعدد در دعوت به اهل بیت (ع) تلاش جدی داشت وی به مبلغان دستور داد در خراسان متمرکز شوند و در آن وضعیت تاریخی و با توجه به دو عنصر موالی و عرب در خراسان و بحرانی بودن این منطقه که به دلیل درگیری‌های قبیله‌ای و شکایت‌های موالی نزدیک به انفجار بود به این نتیجه رسید که مرو، مرکز خراسان مکانی مناسب برای جذب و

سربازگیری برای انقلاب عباسیان است وی هم چنین از جهت تعیین محل مبلغان کوفه را، که به دوستی اهل بیت (ع) معروف بود برگزید، زیرا می توانست حلقه ی اتصال میان هاشمیان در حمیمه و میدان حرکت در مرو باشد و از طرفی فضای آن جا برای شورش موالی و مخالفت با امویان به دلایل ذکر شده ، بسیار مناسب بود. محمد بن علی به مبلغانش توصیه کرد برای پنهان نگه داشتن هدف تبلیغاتی خود از چشم حکومت به شغل تجارت روی آورده و با حکمت به نشر و گسترش دعوت بپردازد. همان گونه که بیان گردید دعوت عباسیان از ابتدا تا پیروزی نهایی مراحل را پشت سر گذاشت که پرداختن به دو مرحله ذیل بسیار قابل توجه می باشد. مرحله ی اول که در آغاز قرن دوم هجری آغاز و با پیوستن ابومسلم خراسانی به دعوت عباسیان پایان یافت. (سال ۱۰۰-۱۲۸ هجری قمری) دارای ویژگی های مهمی است. مهم ترین ویژگی دعوت در این مرحله مخفی بودن کامل آن و پرهیز از شیوه های سخت و خشن است. زیرا حکومت امویان در این زمان بسیار منسجم بود. در این مرحله تبلیغات در عراق به عهده ی سه داعی به نام های میسره عبیدی ، پکیر بن ماهان و ابوسلمه خلال بود. در خراسان نیز دعوت عباسیان توسط داعیانی مانند عکرمه سراج، حیان عطار، کثیر کوفی، خداس بلخی و نقیب النقباء، سلیمان بن کثیر خزاعی که مشهور ترین داعیان بود صورت می گرفت. واکنش حکومت امویان در این مرحله این بود که با آگاهی از دعوت عباسیان ، داعیان را تعقیب و موفق شدند که تعدادی از آن ها را به قتل برسانند. این مرحله با مرگ محمد بن علی و انتخاب فرزندش ابراهیم امام با تحولات مهمی همراه بود.

مرحله دوم: این مرحله با پیوستن ابو مسلم به دعوت آغاز و تا سال ۱۳۲ هجری با سقوط حکومت اموی و ایجاد حکومت عباسی ادامه یافت. گرایش سلیمان بن کثیر به سمت عباسیان و استفاده از نفوذ وی در میان مردم خراسان و عدم پذیرش فرماندهی جنبش به وی از سوی ابراهیم امام سرانجام راه را برای به قدرت رسیدن و فرماندهی ابومسلم خراسانی مهیا و فراهم نمود، در نتیجه تلاش های سیاسی و نظامی ابومسلم کار عباسیان در خراسان استوار شد وی توانست با بهره گیری از کفایت هایش و بعد از جلب اعتماد سلیمان ابن کثیر و هم چنین جلب اعتماد موالی و با دادن وعده و وعید و حاکمیت ایشان و آزادی سرزمین آنها مقدمات قیام علیه امویان را در خراسان فراهم نماید.

با موفق شدن ابومسلم در دلجویی از دهقانان و کشاورزان خراسان با سازگار نشان دادن اعتقادات اسلامی با اعتقادات عمومی آنها به ویژه مسائل مربوط به تناسخ ارواح (ابومحمد احمد ابن اعثم کوفی، الفتح، ج ۴، ص ۳۴۸) و با جذب قبایل یمنی و گروه های مخالف حکومت اموی در خراسان قیام علیه امویان را در رمضان سال ۱۲۹ هجری آغاز و با انجام درگیری های مختلف سرانجام در ربیع اول سال ۱۳۲ هجری و با بیعت با سفاح به عنوان خلیفه عباسی به پایان رساند.

خلافت عباسی از همان آغاز پیدایش از سیاست شرق گرایي روشی پیروی می‌کرد و به خراسان که محل پیدایش آن بود چشم دوخته بود این تحول نتیجه عوامل متعددی بود که شاید مهمترین آنها چنین باشد:

دشمنی مردم شام با عباسیان، انتخاب پایتخت از دمشق به بغداد، تاثیر ایرانیان بر نظم و زندگی عباسیان، رونق گرفتن تجارت به سمت مشرق و دور شدن عباسیان از مدیترانه که عباسیان سواحل آنجا را به عنوان مرز و پایان قلمرو حکومتی خود تلقی می‌کردند که سرانجام باعث شکل گیری امارت های اسلامی در مغرب و اندلس که عهده دار دفاع از بخش غربی مدیترانه شدند، گردید که این امر با بی‌توجهی عباسیان به ایجاد و ناوگان دریا در مدیترانه و نتایج مهمی را در خلافت عباسیان به دنبال داشت.

خلافت عباسی نزدیک به ۵۲۴ سال (۶۵۶_۱۳۲ هجری) ادامه یافت این خلافت با ابوالعباس سفاح آغاز و با مرگ مستعصم بالله به دست مغولان به پایان رسید، این فاصله زمانی به لحاظ نیروی حکومت و خلافت یک دست نبود مورخان این مدت خلافت را به چهار دوره تقسیم کرده اند:

عصر اول دوران نیرومندی گسترش و شکوفایی بود که از سال ۱۳۲ هجری با خلافت سفاح شروع و تا سال ۲۳۲ هجری و با خلافت واثق پایان یافت. ویژگی این دوره نیرومندی خلافت، استقلال و تمرکز آن و همچنین در اختیار داشتن قدرت در دست خلفا بود که از این طریق توانستند یکپارچگی حکومت را حفظ و شورش ها را دفع نمایند. همچنین در این مرحله ایرانیان از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بودند و توانستند با نفوذ گسترده خود سیاستهای خلافت عباسی را با عهده دار شدن مناصب اداری و نظامی هدایت نمایند.

عصر دوم با خلافت متوکل و در سال ۲۳۲ هجری شروع و با خلافت مستکفی در سال ۳۳۴ هجری به پایان رسید. این دوره را دوران تسلط ترکان بر خلافت عباسی دانسته‌اند که زمینه را برای تضعیف هر چه بیشتر خلفا و شکل گیری حکومت هایی مانند آل بویه در فارس حمدانیان در موصل، اخشیدیان در مصر و سامانیان در خراسان فراهم نمود. عصر سوم در خلافت عباسی از سال ۳۳۴ هجری با خلافت مستکفی آغاز و با خلافت قائم در سال ۴۴۷ هجری پایان یافت ویژگی مهم این دوره ارتباط خلافت عباسی با آل بویه است که در عراق از نفوذ حقیقی و قدرت واقعی برخوردار بودند و خلیفه عباسی هیچ نفوذی نداشت و عملاً مطیع آل بویه بود و به دلیل اختلاف مذهبی بین خلافت عباسی و آل بویه شیعه مذهب هیچ نفوذی معنوی و مذهبی نیز بر آل بویه وجود نداشت و به تعبیر ابوریحان بیرونی (ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ۱۳۸۶: ص ۱۳۲) حکومت و مملکت در اواخر دوران متقی و اوایل ایام مستکفی از بنی عباس به آل بویه منتقل شد و فقط مسئله دینی و اعتقادی و نه پادشاهی دنیوی در دست

حکومت عباسی باقی ماند.

عصر چهارم در خلافت عباسی با خلافت قائم در سال ۴۴۷ هجری آغاز و با مرگ و قتل مستعصم به دست مغولان و سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری به پایان می‌رسد و ویژگی مهم این دوره انتقال قدرت واقعی به سلاجقه ترک است که در سرزمین جبال حاکم شده و به دلیل هم‌مذهب بودن با عباسیان احترام دینی خلفا را حفظ و در خور مقام دینی آنها از خلفا عباسی تجلیل می‌کردند که این امر منجر به بهبودی اوضاع خلافت در دوران سلاجقه گردید. توانایی و همچنین اقدامات خلفای عباسی در این دوران در یک سطح نبود مثلاً در دوران مسترشد بخشی از نفوذ واقعی خویش را بازیافتند و یا در دوران مقتفی در حکومت بغداد و شهرهای تابعه آن مستقر شدند و در دوران ناصر قدرت خود را باز یافته و در حکومت عراق استقلال یافتند و تقریباً به مدت ۶۶ سال تسلیم هیچ سلطانی نشدند ولی به دلیل شروع حرکت مغولان به سمت غرب و اشغال سرزمین‌ها و نابودی مراکز علمی و تمدنی توسط آنها و سرانجام سقوط بغداد و قتل خلیفه عباسی، این دوره و همچنین خلافت عباسی تداوم نیافت و در سال ۶۵۶ هجری به پایان رسید.

مقاله حاضر در پاسخ به این سوال که مهمترین مولفه‌های ساختار قدرت در خلافت عباسی کدامند و این مولفه‌ها چه نتایج و پیامدهای در قدرت یا ضعف این خلافت داشته‌اند طراحی و تدوین شده است در پاسخ به این سوال گذشته از بررسی و تحلیل مسائل فوق که بدان پرداخته شد ضروری است که به بررسی ساختار جامع عباسی به عنوان یک مولفه مهم در دوره‌های مختلف که متشکل از عناصر ساکن در جامعه عباسی مانند عرب، ایرانی، ترک، رومی، سیاهان (زنگیان) و دیگر اقوام پرداخته شود. وجود ادیان و مذاهب مانند مسلمانان و ذمیان در قلمرو خلافت عباسی و تأثیری که پیروان این ادیان در شکل‌گیری قدرت عباسیان و ضعف آنها داشتند از دیگر مولفه‌های ساختار سیاسی عباسیان محسوب می‌شوند. طبقات اجتماعی قلمرو عباسی مانند اشراف، آزادگان، موالی، بردگان و دیگر گروه‌های اجتماعی گذشته از اینکه در تحولات اجتماعی این دوره تأثیرگذار بودند در ساختار سیاسی و تحولات سیاسی دوره خلافت عباسی نیز مهم بودند که ضروری است بدان پرداخته شود و مورد بررسی قرار گیرد گذشته از اوضاع اجتماعی و نقش گروه‌های اجتماعی در ساختار سیاسی عصر خلافت عباسی پرداختن به وضعیت فرهنگی مانند وجود صنایع و مراکز فرهنگی در این دوره و همچنین اندیشه‌های سیاسی و ادبیات و هنر در این دوره و همچنین اتخاذ سیاست‌های فرهنگی در مقابله با مخالفان به عنوان یک عامل تأثیرگذار در ساختار سیاسی عصر عباسی ضروری است.

عباسیان قبل از تشکیل حکومت و خلافت از شعارها و روش‌هایی در شکل‌گیری و همچنین مشروعیت بخشیدن به قدرت و حاکمیت خود استفاده می‌کردند اتخاذ سیاست‌هایی مانند توسل به شعار «الضامن آل محمد» و سپس طرح شعار «الرضا من آل محمد» جهت جلب

رضایت مخالفین اموی به خصوص شیعیان به، انتساب عباسیان به پیامبر(ص) جهت کسب مشروعیت در ایجاد و توسعه قلمرو سیاسی، ادعای خلیفه الهی و حقانیت الهی حکومت و خلافت عباسی، بدگویی از امویان به دلیل تنفر اکثریت گروه‌های اجتماعی از امویان به دلیل عملکرد سیاسی مذهبی و اجتماعی آنها بهره‌گیری از تفکر مهدویت جهت جذب و گرایش شیعیان به سوی عباسیان و همچنین پذیرش امارت استیلا توسط عباسیان در زمان تضعیف خلافت، از دیگر مولفه‌های تاثیرگذار در ساختار سیاسی خلافت عباسی محسوب می‌شدند که در دوره‌های مختلف توانستند به اقتدار و توسعه قلمرو خلافت و یا ضعف و وابستگی خلفای عباسی به مراکز دیگر قدرت منتهی شوند.

گذشته از عوامل فوق که در ساختار سیاسی و قدرت سیاسی عباسیان تأثیرگذار بودند، توسل عباسیان به بعضی از گروه‌های اجتماعی مانند خطیبان و واعظان و اتخاذ سیاست‌های خاص در این مورد توسط خلفای عباسی نیز در ساختار قدرت عباسیان بسیار مهم و تأثیرگذار بودند با بررسی مولفه‌های فوق در می‌یابیم که این مولفه‌ها در دوران خلافت عباسی هم باعث ایجاد و توسعه قدرت سیاسی و گسترش قلمرو سیاسی و جغرافیایی خلافت شدند از سوی دیگر در بعضی از دوره‌های تاریخی این خلافت زمینه‌های تضعیف و رکود و انحطاط خلافت عباسی را فراهم نمودند که در ادامه به بررسی و تحلیل این مسائل خواهیم پرداخت.

تعریف مفاهیم و اصطلاحات

در ابتدا مفاهیم اصلی و مهمی را که در این مقاله بر آن تاکید خواهیم داشت توضیح خواهیم داد.

الف: قدرت

در مورد این واژه تعاریف متفاوتی ارائه شده است. از نظر افلاطون قدرت دولت عبارت از وسیله یا وسایلی است که اعضای یک جامعه را به تسلیم شدن و اطاعت در مقابل نظام سیاسی که در آن دولت برقرار کرده و ادار میکند (مایکل فاستر، ۱۳۵۸: صص ۳۵۸-۳۵۹) از نظر مارکس قدرت عبارت است از قدرت سازمان یافته‌ی یک طبقه برای ستمگری بر طبقه‌ی دیگر. (ریمون آرون، ۱۳۷۰: ج ۲، ص ۱۶۱) ماکس وبر قدرت را عبارت از امکان اعمال خواست و اراده‌ی یک فرد در روابط اجتماعی دانسته و با بیان مفهوم اقتدار، آن را قدرتی می‌داند که به طور مشروع اعمال شده باشد (برایان ترنر، ماکس وبر و اسلام، ۱۳۷۹: صص ۳۸) بعضی از علمای مذهبی مانند کاشف الغطاء، قدرت را در حق دانسته‌اند و نه حق با قدرت. ایشان حق را نوعی سلطه و سلطه را نوعی اجبار و تحمیل اراده می‌دانند و برای آن مراتبی نیز قائل است که بالا ترین آن حاکمیت خداوند متعال بر مخلوقات خود است. این حق نه تغییر پذیر است و نه تبدیل شدنی و نه قابل انتقال و یاساقط کردن، و سایر حقوق به آن باز می‌گردد. تمامی حقوق از حق

تعالی است و با همین حاکمیت، خلق را آفرید و حقوق ثابت کرد. (محمد حسین ال کاشف الغطاء، الفردوس الاعلی، ۱۳۸۴: ص ۸۶) در جمع بندی تعاریفی که از مفهوم قدرت ارائه شده می توان گفت، قدرت مجموعه منابع و ابزار های اجبار آمیز و غیر اجبار آمیز است که حکومت ها برای انجام کارهای خود از آن ها بهره می برند و آن ها را به کار می گیرند. (حسین بشیریه، ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۳۳)

ب: سیاست

سیاست عبارت از فعالیتی اجتماعی است که با تضمین نظم در نبرد هایی که از گوناگونی عقیده ها و منافع ناشی می شود، می خواهد به یاری زور، امنیت بیرونی و تفاهم درونی، و واحد سیاسی ویژه ای را تامین کند. (ژولین فروند، ۱۳۸۴: ص ۲۱۳) در تعریف دیگر، سیاست به مفهوم گسترده شامل فرایند تصمیم گیری و اجرای آن از سوی هر گروهی است که به وضع و اجرای مقرراتی برای اعضاء خود می پردازد که در گروه های دولتی و غیر دولتی به این فرایندها توجه شده است. بنابراین، فرایندی که سیاست گذاران حکومت به مدد آن تصمیم می گیرند اقداماتی را انجام دهند یا انجام ندهند سیاست نامیده می شود. (رنی آستین، ۱۳۷۴: ص ۳۹) گروهی دیگر، دو دیدگاه مختلف را در مورد سیاست مطرح کرده اند. نخست آن که سیاست یعنی زورگویی، فریب کاری، نیرنگ بازی، نقض پیمان ها، هتک عفت ها، قتل انسان ها و یا زیر پا گذاشتن هر گونه اصول بشری، عقاید مذهبی، اخلاق انسانی (ریمون مک آیور، ۱۳۴۴: ص ۲۶۴) و استخدام هر وسیله ای برای دستیابی به هدف های نا پاک، نامشروع و نا مقدس (عبدالحمید ابوالحمد، ۱۳۷۰: ص ۲۳) امام خمینی (ره) سیاست را به سیاست انبیا و اولیای الهی و غیر از آن تقسیم می کند. در این دیدگاه سیاست یعنی اصلاح امور دین و دنیای مردم (امام خمینی، بی تا: ص ۱۶۸) در یک نگاه دیگر سیاست را می توان مطالعه ی چگونگی شکل گرفتن قدرت و نحوه ی سهیم شدن در آن دانست (رابرت دال، ۱۳۶۸: ص ۱۲۶) با استناد به تعاریف فوق می توان چنین بیان نمود که اولاً امور سیاسی به اموری گفته می شود که با قدرت مرتبط است و مسائل مربوط به دولت، حکومت، امنیت و مانند آن و نحوه ی کسب، حفظ گسترش قدرت و حاکمیت بر افراد را در بر می گیرد. (علی اقا بخشی و مینو صمیمی راد، ۱۳۷۴: ص ۲۵۳ - ۲۶۲) و ثانیاً موضوع علم سیاست را برخی قدرت و بعضی دولت و گروهی قدرت سیاسی گفته اند. چنان چه موضوع علم سیاست را قدرت سیاسی بدانیم هم قدرت و هم دولت را در بر می گیرد و ترکیب آن دو، همان قدرت سیاسی را به ذهن متبادر می سازد. (حشمت الله عاملی، بی تا: ص ۴۳)

ج: قدرت سیاسی

وقتی افراد قدرت خود را در خصوص دیگران اعمال می‌کنند مفهوم سیاسی پیدا می‌کند. (محمد حسین اسکندری، ص ۲۰۹) در حقیقت قدرت دستمایه‌ی سیاست است و بدون قدرت، سیاست و حکومت اخذ و اجرای تصمیمات ممکن نیست. البته در این مقاله مراد از قدرت، همان قدرت سیاسی نظام خلافت عباسی است که از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری قمری بر بخش بزرگی از جهان اسلام حکومت می‌کرد.

د: ساختار قدرت

همانگونه که در تعریف قدرت بیان گردید این واژه از اصطلاحات کلیدی در مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی است که واژگانی چون زور (force)، سلطه (damination) نفوذ (influnce) و قدرت (authority) مترادف آن می‌باشند گرچه هر یک از این واژه‌ها در علوم مختلف ممکن است معنا و مفهومی متفاوت داشته باشند. چنانچه بعضی قدرت را ابزار سیاست می‌دانند از این دیدگاه شکل‌گیری سلطه سیاسی بر بنیان قدرت است اما عده‌ای دیگر قدرت را زاینده دو عضو الزام و التزام سیاسی می‌دانند: الزام دولت مردان و نیز التزام جامعه به الزامات آنان (آرکلگ، استوآرت، چارچوب‌های قدرت، ۱۳۷۹: ص ۱۲)

در مناسبات قدرت و نظام‌های سیاسی عده‌ای بر این باورند که عامل پیدایش دولت، قدرت است. چنانچه پلو تارک (plutarch) مورخ یونانی می‌گوید: «دولت از زور و قدرت به وجود می‌آید. کهن‌ترین قانونی که جهان در مقابل آن سر فرود آورده است قانون و حاکمیت قوی بر ضعیف است. (ویل دورانت، قصه الحضاره، ج ۱-۲، بی تا: ص ۴۴) سمندر (sumner) نیز بر همین باور است و منشا دولت را قدرت و زور می‌داند و همچنین برپایی حکومت را هم وابسته به زور می‌داند (همان، ص ۴۴) به هر حال قدرت در مفهوم جامعه‌شناسی در شکل نظام یافته‌اش عبارت است «از قابلیت تعمیم یافته برای تضمین اجرای تعهدات الزام آور واحدهایی در نظام سازمان جمعی، وقتی که تعهدات از لحاظ تاثیر شان بر اهداف جمعی مشروعیت یابند (لوکس، قدرت فر انسانی یا شر شیطانی، ۱۳۷۰: ص ۱۴۷-۱۴۸) اگر دولت به لحاظ حقوقی در حوزه ساختاری و توزیع قدرت در بین نهادها و سازمانهای نظام اداری از مرکزیت سیاسی_ اداری واحد و منسجمی برخوردار باشد و به روال سلسله مراتبی بتواند به طور یکسان در تمام قلمرو حاکمیت خود_ در جهت اهداف مشخص_ اعمال قدرت نماید به آن سیستم حکومتی، قدرت منسجم و متمرکز گفته می‌شود (موتمن، طباطبایی، حقوق اداری، ۱۳۷۴: ص ۶۰) مهمترین ویژگی انسجام قدرت این است که دارای اختیارات تام در تمام امور سیاسی و اداری جامعه است که این قدرت در اختیار دولت مرکزی است.

ساختار قدرت (srructure): این اصطلاح برآیند سازماندهی و سامان مندی اجزا یک

مجموعه در کنار یکدیگر است که «اندام وارگی» لازمه آن است تا به ایجاد یک نظم در یک دستگاه منجر شود. وجود رفتارهای تعاملی در فاصله زمانی معین و تکرار آن منجر به «ساخت» میشود. مجموعه‌ای از این ساخت‌ها که بر اساس ارزش‌های پذیرفته شده در جامعه با شکل معینی در کنار هم قرار می‌گیرند «ساختار» نامیده می‌شوند که دارای «سه ویژگی پیچیدگی، رسمیت و تمرکز است». پیچیدگی حدود تفکیکی درون سازمانی، میزان تخصص‌گرایی، تقسیم کار و سطوح مختلف را در سلسله مراتب سازمانی نشان می‌دهد. رسمیت به قوانین و مقررات و رویه‌های اشاره دارد که به رفتار نهادها و کارکنان جهت می‌بخشد. تمرکز نیز به قانون تصمیم‌گیری در درون یک سازمان بازمی‌گردد (علی‌الهامی، ۱۳۹۳: ص ۴۳). همچنین منظور از عناصر ساختار قدرت، مصادیق گوناگون عینی و اجرایی با عنوان‌های مشخصی چون خلیفه گان، ولیعهدان، وزیران، امیران و دیوان‌هاست که هر یک در گذر زمان با داشتن جایگاه ویژه در توسعه و گسترش تمدن اسلامی تأثیرگذار بودند (همان، ص ۴۴).

پیشینه ساختار قدرت سیاسی در اسلام از ابتدا تا پایان عصر اموی

قبل از پرداختن به مولفه‌های ساختار قدرت در خلافت عباسی ضروری است که پیشینه این مسئله از ابتدای پیدایش دین اسلام و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه توسط پیامبر (ص) تا پایان عصر اموی مورد بررسی قرار گیرند. زیرا بسیاری از این مولفه‌ها که ریشه در تعالیم و آموزه‌های قرآن کریم و همچنین سیره پیامبر (ص) داشتند به مرور زمان توسط حکومت‌های اسلامی مورد توجه قرار گرفتند بنابراین با عنایت به مشترک بودن بسیاری از این مولفه‌ها و همچنین تأثیرگذاری آنها در شکل‌گیری مظاهر تمدنی جدید اسلامی، ضروری است که این مولفه‌ها قبل از تشکیل خلافت عباسی مورد بررسی قرار گیرند. این مولفه‌ها که مجموعه‌ای از اجزای مختلف هستند متأثر از نیازها و مقتضیات ناشی از گسترش قلمرو حکومت افزایش جمعیت و اوضاع جغرافیایی و همچنین موارد ذکر شده در مقدمه بوده که به ترتیب تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

در دوران پیامبر (ص) با توجه به جهانی بودن آموزه‌ها و تعالیم پیامبر (ص) اولین اقدام وی پس از انعقاد پیمان عقبه دوم با گروهی از مردم مدینه و با انتخاب تعدادی نقیب از میان قبایل مختلف صورت گرفت که هدف از این اقدام سیاسی اجتماعی زمینه‌سازی برای حاکمیت دین و ایجاد یک دولت اسلامی می‌باشد که زمینه را برای شکل‌گیری ساختار قدرت سیاسی اجتماعی در مدینه فراهم نموده و با مهاجرت پیامبر از مکه به مدینه و استقرار وی در این شهر نخستین پایه‌های ساختار قدرت سیاسی دولت اسلامی بنا گذاشته شد که بر دو پایه ماهیت سیاسی و نظام ارزشی استوار بود که از لحاظ ارزش مبتنی بر توحید اعتقاد به حاکمیت مطلق خداوند، پذیرش رسالت و اطاعت از پیامبر (ص) زمینه را برای اتحاد مسلمین فراهم نمود که برخی از محققین بر

اساس حوادث سیاسی و اجتماعی دوران مدنی آن را در سه مرحله مورد بررسی قرار داده‌اند. (شاکر، تاریخ اسلام، ج ۲-۱، ۲۰۰۰م:ص ۱۴۷) مرحله اول مرحله تاسیس است که با ورود پیامبر (ص) به مدینه شروع و با ایجاد امکانات اولیه دولت و همچنین انجام اقداماتی مانند تاسیس دارالحکومه، تشکیل امت اسلامی، تهیه و تدوین قانون اساسی در مدینه ساختار سیاسی ساده و متمرکز ادامه یافت که این مولفه‌های ساختار اولین حکومت اسلامی بر نهادهای رهبری پیامبر (ص) و وحی آسمانی و همچنین نهاد قضایی، نهاد فرهنگی - تشریحی جهت آموزش قرآن و معارف دینی و نهاد جند یا نظامی و تشکیلات اداری که عمدتاً در مرحله تاسیس منحصر به نهاد انشا (رسایل) به صورت ابتدایی استوار بود (ابن خلدون، ج ۱، ۱۹۸۸م:ص ۳۰۵)

در مرحله دوم که مرحله تثبیت بود و از سال دوم هجری تا سال هفتم هجری را در بر می‌گرفت به دلیل پیروزی‌های پیامبر (ص) در جنگ‌های مختلف و گسترش قلمرو سیاسی و فرهنگی دولت اسلامی ساختار قدرت سیاسی همچنان ساده و متمرکز بود و تنها ما شاهد شکل‌گیری ابتدایی نهاد مالی که وظیفه ثبت غنائم به دست آمده از جنگ و جمع‌آوری صدقات را به عهده داشت می‌باشیم و همچنین واگذاری برخی از امور داوری به افراد مختلف مانند داوری معاذ بن جبل در مورد یهودیان بنی قریظه (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۱:ص ۵۲) مرحله سوم که مرحله توسعه نظام اسلامی نامیده می‌شود و از صلح حدیبیه در سال هفتم هجری آغاز و تا وفات پیامبر در سال یازدهم هجری ادامه داشت. در این مرحله پیامبر (ص) رسالت جهانی خود را از طریق ارسال نامه‌های مختلف به حکام نواحی جزیره العرب و خارج از جزیره العرب ابلاغ و با تاسیس و گسترش نهادهای مانند نهاد دارالانشاء، نهاد مالی، نهاد آموزش، و نهاد قضا و دادرسی به شکل ابتدایی ساختار سیاسی حکومت اسلامی را تحکیم بخشید.

ساختار سیاسی حکومت سیاسی در عصر خلفا راشدین (۴۰ - ۱۱ هجری) که با تشکیل سقیفه بنی ساعده شروع و تا شهادت امام علی (ع) ادامه یافت، به دلیل توسعه قلمرو و سیاسی حکومت اسلامی و ورود مظاهر فکری و تمدنی ایران و روم و ممالک دیگر دچار تغییرات و تحولات متعددی گردید. در دوره خلافت خلیفه اول به دلیل عمر کوتاه خلافت وی و همچنین شکل‌گیری مسائل مشکلات داخلی تحول‌چندانی در ساختار قدرت سیاسی پدید نیامد و ساختار قدرت سیاسی را بر پایه نهاد خلافت، شورا، و سازمان نظامی و منصب قضایی و سازمان مالی و انتخاب تعدادی کاتب جهت کتابت قرآن کریم استوار کرد.

در دوره خلافت خلیفه دوم عمر (۲۳ - ۱۳ هجری) نظام اسلامی تحولات عظیم و سرنوشت‌ساز را پشت سر نهاد. حکومت اسلامی به دلیل توسعه قلمرو سیاسی و تصرف مناطق وسیعی از ایران و روم بزرگترین قدرت محسوب می‌شد و از نظر اقتصادی نیز به دلیل سرازیر شدن غنایم جنگی از سوی ایران و روم، اوضاع اقتصادی مسلمین تا حدودی بهبود یافت

. ساختار قدرت سیاسی دولت خلیفه دوم بر پایه خلافت و شورایی متشکل از جمعی از صحابه استوار بود که به دلیل اهمیت دادن به شورا به دلیل سیاسی از سوی خلیفه، بعضی از اصحاب دارای نفوذ و قدرت سیاسی شدند هم چنین به دلیل فتوحات و توسعه قلمرو سیاسی حکومت اسلامی، نهادهای دولتی توسعه یافته و خلیفه با ایجاد تفکیک قوا در ولایات و انتخاب چند صاحب منصب با وظایف مشخص در صدد ایجاد تغییرات اساسی در ساختار سیاسی حکومت اسلامی برآمد. بنابراین عناصر ساختار دولت در زمان خلیفه دوم را می‌توان به شکل زیر بیان نمود. نهاد خلافت شورایی متشکل از بزرگان صحابه، تشکیل نهاد قضا، تشکیل نهاد مالی و قدرت نظامی که متشکل از گروه مرزداران و دو سپاه عراق و شام و هم چنین سازمان اداری مشتمل بر مرکز خلافت و ولایات تحت قلمرو حکومت اسلامی (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ص ۵۱۹) استقلال حکومت‌های محلی (خود مختاری) وجود و تفکیک قوا (حتی، تاریخ العرب، بی تا: ص ۲۳۰) و استفاده نکردن از غیر مسلمین در مشاغل اداری از دیگر مولفه‌ها و ویژگی‌های ساختار سیاسی قدرت در زمان خلیفه دوم محسوب می‌شود.

ساختار سیاسی قدرت در زمان خلیفه سوم عثمان (۳۵ - ۲۳ هجری) به دلیل جایگاه طبقاتی و انتساب وی به امویان از یک سو و ناتوانی وی در اداره قلمروی پهناور حکومت اسلامی که زمینه را برای شکل‌گیری شورش‌های مختلف علیه وی و سرانجام قتل وی فراهم نمود. از سوی دیگر باعث این گردید که خلیفه ساختار اداره قدرت سیاسی را به جایگاهی تبدیل کند که مناسبات خانوادگی و روابط خویشاوندی مهمترین ویژگی آن محسوب می‌شد و زمینه را برای ورود اشراف خاندان اموی در ساختار قدرت خلافت فراهم نمود. (همان: ص ۲۳۶) با بررسی دوران خلافت عثمان آشکار می‌شود که ساختار قدرت سیاسی دولت وی به دلیل تسلط اشراف قریش و همچنین ضعف و ناتوانی وی در اداره قلمرو اسلامی که بر خلاف دوره‌های قبل بسیار وسیع تر شده بود، از هم گسیخته بود و تنها دیوانی که به نظام اداری در عهد عثمان افزوده شد، دیوان شرطه (پلیس داخلی) بود که مسئولیت امنیت داخلی را به عهده داشت (ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۱۹۹۵م: ص ۱۰۶)

پس از قتل عثمان در ذی حجه سال ۳۵ هجری، بیعت با امام علی (ع) به دلیل اصرار و تقاضای بسیار مردم (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۱۱) صورت گرفت و ایشان پس از بیعت توده‌های مردم زمام امور جامعه‌ی اسلامی را در حالی به دست گرفت که بنا به فرمایش ایشان (نهج البلاغه، خطبه ۹۲) جامعه با دشواریها و مشکلات متعددی روبرو بود که حل آنها نیازمند دگرگونی‌های بنیادین در ساختار دولت، جامعه و نظام سیاسی بود.

با توجه به اهداف امام علی (ع) در برقراری عدالت، رفع تبعیض، اصلاح انحراف‌های فکری، اعتقادی و خلع کارگزاران ناشایست پیشین، ضروری بود که اقدامات بنیادین صورت

گیرد. امام علی (ع) ساختار قدرت در دولت خود را بر اصل تعامل امت و امامت استوار نمود (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و در مقام امام امت و جانشین پیامبر (ص) وظایف خویش را جمع آوری خراج، اصلاح امور اجتماعی، جهاد با دشمنان و حکمرانی بر سرزمین‌های اسلامی بر مبنای شورا، عدالت و مساوات اعلام نمود (نهج البلاغه، خطبه ۱۶) در تحقق اهداف فوق، امام علی (ع) ساختار دولت خود را با تشکیل قوه مقننه متشکل از شریعت، سنت، پیامبر (ص) و سیره امام، قوه قضائیه متشکل از قاضیان عادل، قوه مجریه مرکب از مشاوران، والیان، فرماندهان، کاتبان و کارگزاران وفادار به حقوق مردم و مبتنی بر عدالت و امامت و شورا و با تفکیک قوا زیر نظر امام و با توجه به حفظ امنیت و توسعه خدمات عمومی اصلاح جامعه جهت رفع تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی استوار نمود.

با توجه به مطالب فوق می‌توان چنین بیان نمود که ساختار قدرت نظام اسلامی از زمان پیامبر (ص) تا پایان امامت علی (ع) به جز دوره خلافت عثمان انسجام درونی نداشت اما در دوره بنی امیه ساختار قدرت سیاسی تحولات بنیادین یافت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ساختار قدرت سیاسی در دوره امویان (۱۳۲ - ۷۰ هجری)

حکومت امویان در دو شاخه سفیانی (۷۰-۴۱ هجری) و مروانی (۱۳۲-۷۰ هجری) از سال ۴۱ هجری آغاز و تا سال ۱۳۲ هجری ادامه یافت. امویان در سال هفتم هجری و پس از فتح مکه و بعد از عفو عمومی پیامبر (ص) به اجبار مسلمان شدند (مقدسی، ج ۴، ص ۵۰۷؛ ص ۲۳۵) و پس از وفات پیامبر (ص) به جهت همکاری با خلفا توانستند در دستگاه خلافت به خصوص در منطقه شام نفوذ یافته و زمینه را برای تشکیل یک خلافت مستقل فراهم نمایند.

با گسترش قلمرو اسلامی در زمان امویان اداره قلمرو به شکل متمرکز بسیار مشکل بود بنابراین قلمرو خلافت به جز مرکز خلافت یعنی شام به پنج ولایت حجاز و یمن، مصر علیا و سفلی، عراق عرب، جزیره و آفریقه که هر کدام از این ولایات نیز شامل مناطق دیگر بود تقسیم شد. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۶۰: ص ۴۵۸) قلمرو وسیع اسلامی در زمان امویان که مرکب از اقوام و نژادها و اقلیم‌های مختلف بود مستلزم داشتن مدیریتی توانمند بود که بتواند با رعایت حفظ قلمرو حکومت امنیت و آسایش عمومی را فراهم آورد اما دولت اموی که بر پایه عصیبت قومی استوار بود از این مدیریت و ساختار منسجم بهره‌ای نداشت و تنها با تقسیم قلمرو پهناور اسلامی به چندین شبه دولت مستقل به نام ولایات و با انتخاب امیران وابسته به خاندان اموی و بزرگان وفادار به این خاندان، با استقلال و اختیار تام توانستند به حیات سیاسی خود ادامه دهند (همان، ص ۴۵۸)

با بررسی منابع و مآخذ مختلف می‌توان مولفه‌های ساختار قدرت در دولت امویان را به شکل زیر بیان نمود.

نهاد خلافت و لوازم آن از جمله دفتر رسیدگی به امور حاجیان، بازرسان، ملازمان و اداره برید (همان، ص ۶۱-۴۵۹) مشاوران خلیفه که جمعی از درباریان بودند (همان، ص ۴۵۸)، دیوان‌های مختلف مانند دیوان توقیع، خاتم، مراسلات، دیوان ضیاء، دیوان خاص، دیوان جند، دیوان زمام (ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۱۴۱) سوم زمان سازمان مالی که شامل خزانه‌های خراج، زکات و غنایم جنگی به صورت جداگانه بود، نهاد قضایی و دیوان جیش مجموع نهادها و دیوان‌های فوق، ساختار قدرت سیاسی خلافت اموی را تشکیل می‌دادند که شامل دو بخش دولت مرکزی با ویژگی تمرکز ساختار قدرت و دیگر حکومت‌های مستقل محلی که خارج از اراده قدرت مرکزی بودند و تحت حاکمیت والیان منتسب و وفادار به اموی اداره می‌شدند. از آنجا که این ساختار بر اساس جهان بینی مادی و فرهنگی قبیله‌ای و نژادی شکل گرفته بود، تنها با قدرت نظامی می‌توانست دوام بیاورد که همین امر نیز سرانجام زمینه سقوط امویان را فراهم کرد.

ساختار جامعه عصر عباسی و نقش آن در ساختار قدرت خلافت عباسیان

گذشته از نظام سیاسی جامعه که در ساختار سیاسی آن جامعه تاثیر گذار می‌باشد. طبقات اجتماعی نیز در هر جامعه ای گذشته از آن که عناصر سازنده اجتماعی آن جامعه محسوب می‌شوند. در شکل گیری ساختار سیاسی نیز به عنوان یک مولفه مهم محسوب می‌شوند. علاوه بر طبقات اجتماعی، گروه‌های قومی و قبیله‌ای نیز در جوامعی که در آنها یافت می‌شوند از مهم ترین عناصر سازنده ساختار اجتماعی و سیاسی اند، البته بین اقوام و طبقات اجتماعی و نوع نظام سیاسی یک جامعه ارتباطاتی وجود دارد که گاه بسیار گسترده می‌باشد، که به عنوان نمونه می‌توان به ایران باستان بخصوص عصر ساسانیان که طبقات اجتماعی برجسته آن، روحانیون، ارتشیان، دبیران و ... با نظام سیاسی در پیوند بوده اند و نظام سیاسی به نوعی بر آمده از تمایلات و گرایش‌های آنها بوده است و یا در جزیره العرب که قبایل گوناگون چنین نقشی را ایفا می‌کردند و دارای قدرت سیاسی نیز بودند. در ایران دوره اسلامی نیز شاهد پیوند بین گروه‌های قومی و قبیله‌ای و نظام سیاسی و تاثیرگذاری آنها در ساختار سیاسی جامعه می‌باشیم که به عنوان مثال میتوان به قبایل افشار، زند و قاجار اشاره کرد. اما متفکران غربی بیشتر به نقش طبقات اجتماعی که بر خلاف مشرق زمین بین آنها مرزهای روشنی وجود داشته است در ساختار سیاسی، اشاره کرده اند چنانچه مارکس (احمد نقیب زاده، ۱۳۹۸: ص ۱۰۳) دولت را نیز ساخته و پرداخته طبقه حاکم بر جامعه دانسته که بوسیله آن سلطه خود را بر طبقه پایین جامعه حفظ می‌نماید. به عبارتی دیگر در بسیاری از جوامع بین طبقات برجسته اجتماع و حاکمیت روابط مستحکم و ارتباط متقابل وجود داشته و این طبقات نقش تاثیرگذاری در ساختار سیاسی جامعه داشته اند، بنابراین ساختار سیاسی و قدرت سیاسی خلافت عباسی متأثر از ساختار جامعه در آن زمان و عناصر قومی ساکن در آن مانند اقوام عرب، ایرانی، ترک، رومی، سیاهان

و ... می باشد. قوم عرب که اساس ساکنان جهان اسلام را تشکیل می دهند و با فتوحات خود توانستند دین اسلام را به مناطق مختلف و دور دست برند ، و همچنین از طریق مهاجرت که در جهت تلاش برای زندگی بهتر در سرزمین های آباد و ثروتمند دولت جدید صورت میگرفت ، موفق به نفوذ در میان سایر اقوام شدند که این سیاست مهاجرت گاه توسط بعضی از خلفا و تشویق آنها صورت میگرفت . و از سوی دیگر این قبایل مهاجر در زمان ضعف خلافت عباسی در قرن چهارم هجری موفق به تشکیل دولت های کوچکی نیز شدند که به عنوان مثال میتوان به حمدانیان در موصل و حلب ، آل مرداس در حلب ، مزیدیان و درحله اشاره کرد که (ابن عساکر در تاریخ دمشق (۷ / ص ۱۷۹) به طور مفصل به این دولت های کوچک پرداخته است .

خلفاء عباسی نیز به دلیل قدرتمندی این قبایل که عمدتاً متأثر از حفظ صفات عربی و آداب رسوم قومی و افتخار به عرب بودن بود از آنان به عنوان قدرتی در مقابل ایرانیان و یا ترکان استفاده میکردند ، لذا ناگزیر بودند آنها را در قدرت سیاسی و ساختار سیاسی حکومت مشارکت داده تا در موقع لزوم بتوانند از آنان در مقابل قدرت های دیگر استفاده نمایند که در این امر عرب بودن خلفاء عباسی نیز به آنها در تحقق این امر کمک می کرد که به عنوان مثال می توان به انتصاب ناصرالدوله حمدانی به منصب امیرالامرای توسط متقی بالله خلیفه عباسی (۳۳۳ هجری) جهت جنگ با آل بویه اشاره کرد که به نوعی باعث مشارکت حمدانیان در ساختار سیاسی می شد (ابن اثیر ، ۸ صفحه ۴۰۶-۴۱۰)

از دیگر عناصر قومی ساکن در قلمرو خلافت عباسی میتوان به عنصر ایرانی اشاره کرد که پیش از ظهور اسلام در بعضی مناطق جزیره العرب مانند ، یمن ، عدن و حضرموت حضور داشتند و حکومت این مناطق نیز عمدتاً به دست کارگزاران ساسانی بود ، و با شروع فتوحات مسلمین در قلمرو ایران ، که از زمان خلافت عمر آغاز شد و به دنبال آن مسلمان شدن گروههای زیادی از مردم ایران ، این کشور بخش از سرزمین های اسلامی شد و علیرغم اقدامات امویان در تحقیر عنصر ایرانی و ایجاد و تبعیض طبقاتی و همچنین شکل گیری محدودیت های اجتماعی و از بین رفتن بسیاری از حقوق اجتماعی در این دوره با تلاش بعضی از فرقه های اجتماعی مانند شعوبیان که خواستار مساوات در جامعه اسلامی بودند نفوذ سیاسی و اجتماعی ایرانیان در نظام سیاسی از بین نرفت چنانچه با گسترش دعوت عباسیان و نیاز آنها به مردم ایران جهت مقابله با امویان راه برای تسلط سیاسی عنصر ایرانی بر حکومت عباسی هموار شد و حتی بعضی از خلفای عباسی نیز به این برتری ایرانیان اقرار داشتند چنانچه منصور عباسی خطاب به ایرانیان می گفت: «... شما مردم خراسان پیروان، یاوران و اهل دعوت ما هستید» (مسعودی، مروج الذهب ج ۲/ص ۲۴۱) ایرانیان همچنین از طریق وزارت خاندانی مانند برمکیان، امیرالامرای آل بویه و یا از طریق اداره برخی از ولایات و استان ها نه تنها در مناطق ایران و خاور دور، بلکه در مصر،

مغرب و شمال آفریقا نیز به گونه ای مستقیم در اداره دولت عباسی نقش داشتند و به شکلی تاثیرگذار در ساختار سیاسی خلافت عباسی سهیم بودند.

همچنین طبیعی بود که عنصر ایرانی بخش از سپاه عباسی را تشکیل دهد از این رو افرادی از مردم گیلان، دیلم و خراسان در سپاه عباسی خدمت می کردند (صولی، اخبارالراضی، ۶۲) که این امر نیز بر مشارکت بیشتر عنصر ایرانی در ساختار سیاسی خلافت عباسی می افزود. انتصاب معزالدوله، حسن بن بویه که در سال ۳۳۴ هجری از سوی مستکفی خلیفه عباسی به منصب امیرالامرای گماشته شد و خلع زندانی شدن مستکفی و انتخاب مطیع به خلافت از طرف معزالدوله از دیگر مواردی است که بیانگر نفوذ عنصر ایرانی در خلافت عباسی و تاثیرگذاری آنها در ساختار سیاسی عصر عباسی می باشد.

از دیگر عناصر تاثیر گذار در خلافت عباسی می توان به عنصر ترک اشاره کرد. ترکان در سال ۲۲۰ هجری توسط معتصم و به دلیل عدم اعتماد وی به دو عنصر ایرانی و عرب و در جهت حمایت از مرکز خلافت، شمار زیادی از غلامان ترک سمرقند، بخارا، فرغانه و دیگر مناطق ترکستان به بغداد آورده شدند و با حضور خود در سپاه مخصوص خلیفه و حفاظت از جان وی و همچنین به دلیل ارتباط و ترک بودن مادر خلیفه که یک کنیز ترک بوده در ساختار سیاسی خلافت عباسی نفوذ نموده و به شکلی تاثیر گذار سهیم بودند.

علیرغم اقدامات متوکل در سال ۲۳۲ هجری جهت کاهش نفوذ ترکان و غلامان ترک در سپاه عباسی توسعه پیدا کرد. چنانچه بعضی از مورخین قتل متوکل خلیفه عباسی توسط ترکان را سرآغاز زوال خلافت عباسی و شکوه و مجد ترکان دانسته اند (مسعودی، مروج الذهب، ۴ / ص ۱۱۵)

دخالت و مشارکت ترکان در قتل و خلع و انتصاب خلفاء عباسی و همچنین مصادره اموال مردم از گروههای مختلف اجتماعی توسط آنها و اعمال نفوذ شدید آنها در انتخاب خلفاء ضعیف و بی اراده، ازدواج با زنان خلفاء، دخالت در تربیت فرزندان خلفاء که نامزد خلافت بودند از دیگر مواردی می باشد که زمینه را برای توسعه قدرت و مشارکت ترکان در ساختار سیاسی خلافت عباسیان فراهم می کرد.

از سوی دیگر گرایش روز افزون ترکان به دین اسلام و ازدواج کنیزان ترک با خلفاء عباسی و هم چنین برخورد سه عنصر قومی عرب ایران و ترک در جامعه عباسی زمینه را برای ورود و نفوذ ترکان در قومیت های عرب و ایران فراهم نمود. چنانچه تعدادی از ترکان در سپاه حمدانیان عرب نژاد بودند، هم چنانکه عده ای از همین ترکان در سپاه آل بویه ایران خدمت می کردند و این مسئله زمینه را برای درگیریهای نژادی بین این سه عنصر قومی فراهم می کرد که یکی از نتایج این درگیری تقسیم قلمروی اسلامی به مناطق نفوذ بود که در فاصله قرن های

سوم و چهارم هجری اعراب در اندلس، بربرها در مغرب، در شمال آفریقا و مصر طولونیان و آخسیدیان ترک نژاد فرمانروایی داشتند و مناطق شرقی ایران نیز بین حکومت‌های عرب، ایرانی، ترک و کرد تقسیم شده بود (ابن اثیر، همان، ص ۸۷) که این امر زمینه را برای نفوذ هرچه بیشتر این عناصر قومی بخصوص ترکان در ساختار سیاسی جامعه عباسی بیشتر فراهم می‌کرد. چنانچه در زمان‌های بعد بعضی از قبایل ترک موفق به تشکیل حکومت‌های مستقل و مقتدر مانند غزنویان و سلجوقیان شدند.

از دیگر عناصر قومی که به صورت غیر مستقیم در ساختار سیاسی و اجتماعی خلافت عباسی نفوذ داشتند، عنصر رومی بود که همزمان با شروع جنگ‌های مسلمین و رومیان و اسارت بسیاری از رومیان به قلمرو اسلامی وارد شده و در عصر خلافت عباسی به نوعی در قدرت و ساختار سیاسی عباسیان مشارکت داشتند.

ازدواج بین رومیان و اعراب در گروه‌های مختلف اجتماعی و هم‌چنین ازدواج بعضی از خلفا با کنیزان رومی و متولد شدن بعضی از خلفاء عباسی مانند واثق، منتصر، معتز، مهتدی و ... از مادران رومی راه را برای نفوذ بیشتر این قوم در ساختار سیاسی و سهیم شدن در قدرت سیاسی عصر خلافت عباسی فراهم نمود. چنانچه رومیان ساکن در بغداد محله‌ای به نام شماسیه در قسمت شرقی شهر داشتند و موفق به ساخت یک کلیسا و یک دیر در این شهر شدند (مسعودی، همان، ۳۷۴: ص ۶۵). رومیان هم‌چنین در حیات فکری جامعه عباسی نیز نقش داشتند که به عنوان مثال می‌توان به ابن رومی شاعر معروف (۲۸۳ هجری) یا قوت حموی (۶۲۵ هجری) که پدرش از موالی رومی بود اشاره کرد (بروکلمان، ۱۹۵۶م، ص ۲۴۵)

سیاهان که در قلمرو خلافت عباسیان به زنگیان معروف شدند و خاستگاهشان مناطق شرقی آفریقا مخصوصاً سودان و حبشه بود، از دیگر عناصر قومی تاثیرگذار در ساختار سیاسی خلافت عباسی بودند که از همان ابتدای پیدایش دین اسلام وارد قلمروی اسلامی شدند که با افزایش تعداد آنها که عمدتاً به صورت بردگان به قلمرو اسلامی وارد شده بودند، شورش‌های متعدد و مختلفی در مناطق مختلف مانند بصره، مدینه علیه عباسیان شکل دادند که با تحمل هزینه‌های زیاد توسط عباسیان سرکوب شدند، ورود زنگیان به سپاه عباسیان از دیگر مواردی بود که راه را برای اعمال نفوذ بیشتر این قوم در ساختار سیاسی فراهم می‌نمود.

چنانچه برخی از این سیاهان، با ذکاوت و اخلاص خود نسبت به خلفای عباسی و حاکمان وقت توانستند در چند منطقه اسلامی به حکومت برسند که به عنوان مثال می‌توان به کافور آخسیدی (۳۵۷ هجری) که در مصر و شام فرمانروایی می‌کرد و در بیشتر شهرهای اسلامی از جمله مکه، نام او در خطبه‌ها برده می‌شد، اشاره کرد. نقش و تاثیر گذاری این عنصر قومی در خلافت عباسی در دو جنبه مثبت و منفی قابل بررسی می‌باشد.

از دیگر عناصر تعیین کننده در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی می‌توان به وجود ادیان و مذاهب و همچنین پیروان آن اشاره کرد. این ادیان و مذاهب در جامعه عباسی تشکیل دهنده قدرت‌های فشار و مناظرات اجتماعی بر محور ایمان و باورهای مذهبی بودند که در ساختار قدرت بسیار تاثیرگذار بوده و گاه خلافت عباسی را وادار به اتخاذ تصمیم‌های مختلف می‌کردند.

گذشته از اسلام که دین اصلی خلافت عباسی محسوب می‌شد، جامعه عصر عباسی با ادیان آسمانی دیگر مثل یهودیت، مسیحیت و مکاتب غیر الهی نیز کم و بیش آشنایی داشت و پیروان این ادیان و مذاهب که به عنوان اقلیت دینی در جامعه عباسی محسوب می‌شدند نیز کم و بیش در اتخاذ سیاست‌های دینی عصر عباسی تاثیرگذار بودند. پیروان این ادیان که به عنوان اهل ذمه محسوب می‌شدند، گاه توسط خلفا به عنوان کاتب و کارمند در ادارات دولتی استخدام می‌شدند و بعضی از این افراد به مراتب عالی نیز می‌رسیدند. البته روابط میان ذمیان و توده‌های مسلمان از آشوب‌ها و برخوردهای گاه خشن نیز خالی نبود که در بسیاری موارد این درگیری‌ها به انهدام کلیساها و تجاوز به جان انسانها منتهی می‌شد.

اشتغال اهل ذمه به علوم مختلف مانند فلسفه، منطق، پزشکی، ستاره‌شناسی و ترجمه متون از دیگر عوامل تاثیرگذار دین و مبادی دینی در ساختار قدرت در اصل خلافت عباسی محسوب می‌شد.

طبقات اجتماعی عصر عباسی از دیگر عناصر و عوامل تاثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی بودند که در تحولات اجتماعی و سیاسی نیز موثر بودند جامعه اسلامی در عصر عباسی از چند طبقه تشکیل می‌شد که هر کدام از این طبقات دارای حقوق و ویژگی‌های بودند که مهمترین این طبقات اشراف، آزادگان، موالی و بردگان بودند. انتصاب اشراف به مناصب کلیدی و بالای جامعه مانند امامت مساجد، امور قضایی و سرپرستی حجاج و انجام کارهای مربوط به سفارت بین حکومت‌های مختلف و خلافت عباسیان بیانگر نفوذ و تاثیرگذاری این طبقه اجتماعی که عمدتاً از قریش سرچشمه می‌گرفت می‌باشد.

طبقه دیگر آزادگان بودند که یا اساساً قبیله‌های عرب بودند که اکثریت را در جامعه تشکیل می‌دادند، یا مسلمانان و پیروان ادیان دیگر بودند که در سرزمین اصلی خود ماندند و به اسارت مسلمانان در نیامدند. از آنجا که بافت اصلی اجتماعی جامعه در عصر عباسی بر اساس نظام قبیله‌ای بود و این عامل در تحولات سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار بود، بنابراین طبقه آزادگان که عمدتاً منشاء قبیله‌ای داشتند به نوعی در ساختار سیاسی قدرت عباسی تاثیرگذار بودند.

از دیگر طبقات تشکیل دهنده جامعه در عصر عباسی می‌توان به موالی اشاره کرد که شامل بسیاری از خاندان‌های ایرانی و دیگر مردمان غیر عرب بودند که بسیاری از این خاندان‌ها به دلیل انعقاد پیمان موالات که با خاندان‌های عرب می‌بستند در پناه اشرافیت و پایگاه اجتماعی آنان در می‌آمدند و از این طریق ضمن سهمیم شدن در قدرت در ساختار سیاسی نیز تأثیرگذار بودند.

از دیگر طبقات اجتماعی در عصر عباسی می‌توان به بردگان اشاره کرد. این طبقه که منبع قدرت و قوت بازار کار، ابزار آسایش جامعه و نیروی جنگی و سپاهی‌گری جامعه عباسی بودند در یک تقسیم‌بندی کلی به سه دسته بردگان خانگی، بردگان کارگر و کشاورز و بردگان نظامی به عنوان گارد مخصوص خلفا و سلاطین تقسیم می‌شدند که عمدتاً از مناطقی مانند سرزمین‌های اسلاو، اروپای مرکزی و شرقی، جنوب روسیه، آسیای میانه، ماوراءالنهر و بخشی نیز از آفریقا به قلمرو اسلامی آورده می‌شدند که به دلیل اشتغال آنها در کارهای اقتصادی می‌توانستند در ساختار قدرت سیاسی نیز سهمیم بوده و تأثیرگذار باشند.

منابع و مراکز فرهنگی از دیگر عناصر تشکیل دهنده قدرت سیاسی در ساختار خلافت عباسی محسوب می‌شدند. منابع فرهنگی که در عصر عباسی عبارت از اسلام، فرهنگ یونانی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ هندی بود به دلیل وجود گروه‌های اجتماعی وابسته به این فرهنگ‌ها به اشکال مختلف در ساختار قدرت خلافت عباسی تأثیرگذار بودند. وجود اندیشه‌های مختلف متأثر از فرهنگ‌های فوق که به صورت مستقیم و غیرمستقیم منجر به تحولات اجتماعی می‌شد همچنین تأثیرگذاری پیروان این فرهنگ‌ها در زمینه‌های مختلف مانند مسائل کشاورزی و زراعت که از فرهنگ سامی خصوصاً از نبطیان و یا ترجمه تورات و تفسیر آن به عربی که از عبرانی‌ها و تأثیرگذاری زبانهای غیر سامی مانند لاتین و قبطی در علوم، فلسفه و کیمیا اخذ می‌شد را به عنوان مثال می‌توان بیان نمود.

وجود مراکز فرهنگی در عصر عباسی نیز به دلیل تأثیرگذاری آن در تحولات فکری فرهنگی از دیگر مولفه‌های قدرت سیاسی عصر خلافت عباسی محسوب می‌شدند که به عنوان مثال می‌توان به مراکز فرهنگی مانند عراق و جنوب ایران که پایتخت سیاسی، اداری و فرهنگی جهان اسلام بود و از کتابخانه‌ها و مراکز پژوهشی در مناطقی مانند بصره، بغداد، موصل بهره‌مند بود، مصر و شام که از جمله مناطق فعال در شکل‌گیری نهضت‌های فکری و پایتخت دو خلافت اموی و فاطمی محسوب می‌شد به دلیل وجود مدارس مختلف و دارالعلم‌های متعدد و همچنین وجود حلقه‌های علمی که زمینه را برای توسعه و گسترش علوم و دانش‌های مختلف فراهم می‌کرد، خراسان و ماوراءالنهر به دلیل وجود دانشمندان مختلف در این دو اقلیم و تأثیرگذاری آنها در تشکیل اولین حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام و همچنین سند و افغانستان

به دلیل وجود دانشمندان مختلف، مغرب و شمال آفریقا به دلیل وجود دانشمندان و ادیبان و همچنین در جزیره العرب به دلیل وجود فقها و متکلمین و محدثین اشاره کرد و خلفای عباسی نیز با اتخاذ سیاست های فرهنگی مانند حمایت و اهتمام از علما و دانشمندان و همچنین تقویت ابزارهای توسعه فرهنگی در توسعه و گسترش فرهنگ به عنوان یک مولفه تاثیر گذار نقش داشتند.

بنابراین در عصر خلافت عباسی علاوه بر نظام سیاسی، طبقات اجتماعی و گروه‌های مختلف اجتماعی و مراکز علمی و فرهنگی نیز به عنوان عناصر سازنده در ساختار اجتماعی و سیاسی در ساختار قدرت سیاسی نقش داشته و به دلیل وجود ارتباطات گسترده بین اقوام و طبقات اجتماعی و نوع نظام سیاسی بسیار تاثیر گذار بودند.

از دیگر مولفه‌های تاثیر گذار در خلافت عباسی استفاده خلفای عباسی از وعاظ و خطیبان بود. نام بردن خلیفه در خطبه‌ها در جهت رسمیت بخشیدن به قدرت خلیفه علت اصلی پیوند خطابه با قدرت سیاسی است استفاده خلافت عباسی از منبر به عنوان یک رسانه ارتباطی جهت اعلام و اجرای سیاست‌های فرهنگی علت اصلی پیوند منبر و سیاست در دوره عباسی است چنانکه یکی از کارکردهای خطابه برای خلافت عباسی رسمیت یافتن نام خلیفه از طریق اعلام نام و همچنین دعا برای خلیفه در خطبه‌ها و نیز معرفی ولیعهد رسمی خلفا بود یعنی اگر نام یک خلیفه در خطبه‌ها و بر منابر یک منطقه نمی‌آمد بیانگر عدم رسمیت و مشروعیت خلافت وی در آن منطقه داشت. بنابراین پیوند عمیق خطابه و قدرت سیاسی حاکم و تاثیر گذاری آن در قدرت سیاسی از این مسئله نیز آشکار می‌گردد و از سوی دیگر چون منبر مجرای سیاست‌های فرهنگی نظام خلافت برای ترویج و اجرای آن در جامعه محسوب می‌شد، پیوند میان منبر به عنوان یک ابزار فرهنگی و سیاست نیز آشکار می‌شود.

همچنین خلافت خلفای عباسی از طریق خطابه و منبر به تبلیغ سیاست‌های فرهنگی خود می‌پرداختند و افکار و اندیشه‌های مختلف و همچنین مذاهب مخالف و منتقد خود را محدود می‌کردند که این کار را از طریق تعیین خطیبان وابسته به خود به اشکال مختلف و همچنین از طریق نظارت و کنترل خطیبان و واعظان انجام می‌دادند. دادن جایزه و پول به خطیبان یکی از مهم‌ترین راه‌های کنترل خطیبان بود که به مناسبت های مختلف توسط خلفا در جهت جذب آنها انجام می‌شد. (تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ۱۹۸۸: ص ۶۰۸)

انتصاب افراد مورد اعتماد خلفا در منصب وعظ و خطابه و همچنین حق عزل خطبا و واعظان از سوی نظام خلافت راه دیگری بود که اگر خطیبی از چهارچوب سیاست‌های خلافت عباسی خارج می‌شد با عزل وی شرایط را به کنترل خود در می‌آوردند و همچنین در این راه با وادار نمودن خطیبان به گفتن مطالب خاص و دادن هدیه و انعام به آنان نظام خلافت عباس

سعی می‌کرد که نظارت خود را بر این گروه تاثیرگذار فرهنگی و اجتماعی گسترش داده و از کارکرد آنها به نفع خود و خلافت بهره برداری نمایند.

از دیگر سیاست‌های فرهنگی عباسیان در جهت توجیه مشروعیت حکومت و خلافت و همچنین مبارزه با بدعت گذاران و مخالفان می‌توان به اتخاذ سیاست‌های مختلف و استفاده از شعارهای مختلف جهت تثبیت و تداوم قدرت توسط عباسیان اشاره نمود که بر اساس موقعیت و شرایط زمانی تغییر می‌کرد. یکی از مهم‌ترین شعارها در دوران دعوت، شعار «الامن آل محمد (ص)» (بلاذری، اشاب الاشراف، ج ۴، ۱۹۹۶: ص ۱۰۹) بود که در بعضی از تواریخ به صورت «ادع الی آل محمد (ص)» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۱) و «الرضا من آل رسول الله» (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۸) نیز آمده است، که بعضی از محققین آن را به سال ۱۰۶ هجری یعنی زمان اعزام اولین داعی به خراسان توسط محمد بن علی امام عباسی دانسته‌اند (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۲۷). این شعار مبهم نقش زیادی در پیوستن گروه‌های علاقه مند به اهل بیت پیامبر به دعوت عباسیان داشت زیرا هر گروهی به گمان اینکه فرد منتخب و مورد توافق خاندان پیامبر می‌تواند فرد مورد نظر آنها باشد دعوت عباسیان را همراهی می‌کردند و از سوی دیگر عباسیان نیز با طرح این شعار هر گونه بحث تفرقه انگیز را در مورد انتخاب خلیفه تا رسیدن به پیروزی نهایی از میان برمی‌داشتند و همچنین باعث می‌شدند که نام رهبر اصلی مخفی مانده و جان وی از تهدیدات مختلف در امان بماند.

یکی دیگر از سیاست‌های فرهنگی خاندان عباسی از شروع دعوت تا انقراض آن در سال ۶۵۶ هجری تاکید بر خویشاوندی نزدیک با پیامبر (ص) و طرح میراث بری از ایشان است. خلفا عباسی همواره سعی می‌کردند در نامه‌ها و خطبه‌های خود این مسئله را در جامعه اسلامی جهت کسب مشروعیت خود رواج دهند بلاذری در (انساب الاشراف، ج ۴، ص ۸۰) بر این مسئله تاکید می‌نماید که عباسیان از طریق محمد بن حنیفه خلافت را به ارث برده‌اند و محمد بن علی اولین امام عباسی نیز از طریق ابوهاشم عبدالله فرزند محمد بن حنیفه امامت را به ارث برده است. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۶) سیاست ادعای میراث بری بنی عباس از پیامبر (ص) هر از چندگاهی توسط خلفاء بعدی عباسی و از طریق منابع به اطلاع مردم رسانده می‌شد. چنانچه امین که پس از هارون الرشید به خلافت رسید، در اولین جمعه پس از رسیدن به خلافت بر منبر بالا رفت و از میراث پیامبر سخن گفت که به پدرش هارون رشید رسید و او آن را به نیکی پاس داشته بود. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۷) بنابراین خلفای عباسی از طریق این سیاست به دنبال کسب مشروعیت بودند و از این طریق موفق شدند بیش از پنج قرن بر قلمرو اسلامی حکومت نمایند.

از آنجا که طرح شعار انتساب به پیامبر (ص) توسط عباسیان در جهت کسب مشروعیت سیاسی و مذهبی برای خلافت عباسی کافی نبود لذا خلفای عباسی سعی نمودند از سیاست‌های

دیگری نیز در جهت مشروعیت بیشتر استفاده نمایند یکی از این سیاست‌ها تاکید بر این امر بود که خلافت آنها امری الهی است و مشروعیت تصدی امامت مسلمین در جامعه توسط آنها از سوی خداوند است.

بنابراین آنها از ابتدای خلافت سعی نمودند تا به نوعی حکومت خود را به خداوند منتصب نمایند اولین خطبه سفاح بر منبر جامع کوفه (تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۲۵) نشان از سیاست وی در جهت الهی نشان دادن حکومت و خلافت از ابتدای کار می‌باشد. این سیاست توسط منصور دومین خلیفه عباسی به اوج خود رسید چنان که وی در خطبه هایش صریحاً خود را سلطان خداوند بر روی زمین (همان، ج ۸، ص ۹۱) اعلام کرد بنابراین هرگونه مخالفتی با این خلافت، مخالفت با خدا قلمداد و به شدت سرکوب می‌شد. چنانچه خلافت عباسی در جهت سرکوبی قیام و شورش‌های علیه خود به دفعات متعدد از این سیاست استفاده کردند، و این سیاست تقریباً در تمام دوره خلافت عباسی توسط آنها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

این سیاست نه تنها از جانب خود خلفا بلکه گاهی توسط فرماندهان و پیروان آنها نیز دنبال می‌شد چنانچه طاهر بن حسین فرمانده سپاه مامون پس از پیروزی بر سپاه امین، این پیروزی را از طریق خداوند و در جهت تاثیر خلافت و جانشینی مامون ذکر می‌نماید. (تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۴۹۲) نهادینه شدن این تفکر در میان خلفای عباسی که آنها خلیفه و نماینده خداوند جهت حکومت بر مردم در روی زمین هستند باعث شد که بعد از مامون، تمام خلفای عباسی از القابی استفاده نمایند که به الله ختم می‌شد و خلفا و والیان آنها و خطیبان در مناطق مختلف قلمرو عباسی هنگام ایراد خطبه مرتب این القاب را تکرار می‌کردند تا حکومت و خلافت عباسیان را الهی و از جانب خداوند جلوه دهند و از این طریق برای حکومت و خلافت شان کسب مشروعیت نمایند. که این سیاست در شهرهای کوچک و بزرگ توسط افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی مورد پذیرش قرار گرفته و مردم اطاعت از حکومت و خلافت عباسیان را یک اطاعت الهی دانسته و عقیده داشتند که فرمانروایی و خلافت آن‌ها بر حق است (ریچارد فرای، ۱۳۷۹: ص ۷۹) یکی دیگر از سیاست‌های عباسیان که نقش مهمی در تحکیم و تثبیت خلافت آنها داشت بدگویی از بنی‌امیه بود که از ابتدا توسط عباسیان در جهت کسب مشروعیت برای خود، اعمال می‌شد. خلفای عباسی این سیاست را با تکرار در خطبه‌ها و بر روی منابر پیش گرفتند و خود را نجات دهندگان جامعه اسلامی از دست امویان ستمکار معرفی کردند تا مشروعیت حکومت خود را در بین مردم نهادینه سازند.

بهره‌گیری از تفکر مهدویت یکی دیگر از سیاست‌های خلفای عباسی بود که در ساختار قدرت سیاسی آنها از همان ابتدای خلافت مورد استفاده قرار گرفت. چنین به نظر می‌رسد که استفاده از این سیاست توسط عباسیان یکی از راه‌های مقابله با گروه‌های مدعی قدرت نیز

محسوب می‌شد و از سوی دیگر، عباسیان با طرح این شعار سعی می‌کردند که حمایت گروه‌های مذهبی جامعه که معتقد به ظهور منجی بودند، را نیز جلب نمایند. البته با بررسی منابع تاریخی چنین به نظر می‌رسد که استفاده خلفای عباسی از ادعای مهدویت بیشتر در اوایل عصر عباسی و در جهت مشروع جلوه دادن خلافت به کار می‌رفته است، و در زمان‌های بعد به دلیل گسترش ظلم و بی‌عدالتی عباسیان در جامعه نسبت به گروه‌های مخالف کارکرد خود را از دست داده و خلفا از لقب امیرالمومنین استفاده می‌نمودند. شکل‌گیری عمارت استیلا در خلافت عباسی یکی دیگر از مولفه‌های تاثیرگذار در ساختار سیاسی این دوره محسوب می‌شد حکومت کردن بر سرزمین‌های گسترده تحت قلمرو و خلافت و نظارت بر تمام آنها از بغداد بسیار مشکل بود از این رو از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری و با ظهور حکومت‌های نیمه مستقل در غرب و شرق جهان اسلام، خلفای عباسی به این نتیجه رسیدند که برای حفظ موقعیت سیاسی خود این حکومت‌ها را به رسمیت بشناسند و اداره بخشی از قلمرو خود را به آنها واگذار نمایند ظهور این دولت‌ها ی نیمه مستقل در قلمرو خلافت عباسیان راه را برای پیدایش نظریه «امارت استیلا» در میان اندیشمندان مسلمان فراهم نمود.

چنانچه ماوردی در نیمه اول قرن پنجم هجری پس از تقسیم بندی امارت استیلا که پذیرش آن از جانب خلیفه از روی ناچاری بود و امارت استکفا که خلیفه با اختیار خود فردی را جهت حکمرانی بر یک منطقه تعیین می‌کرد (ابوالحسن علی بن محمد ماوردی الله، الاحکام السلطانیه، ص ۴۱) چنین بیان می‌کند که در عمارت استیلا امیر با زور و شمشیر بر یکی از مناطق تحت قلمرو خلیفه مسلط می‌شود و خلیفه نیز به ناچار امارت آن منطقه را به آن فرد تفویض می‌کند و او را در اداره آن آزاد می‌گذارد. (همان، ص ۴۴) که به عنوان مثال می‌توان به اغالبه و طولونیان در شرق و طاهریان و صفاریان، سامانیان، آل بویه غزنویان، سلجوقیان در غرب اشاره کرد.

در حقیقت امرای استیلا با دستگاه خلافت و خلیفه عباسی در یک داد و ستد متقابل قدرت بودند. آنان بخشی از حاکمیت و استقلال خود را به نوعی به خلیفه واگذار می‌کردند و خود را به سه عمل یعنی حق ضرب سکه، حق پرداخت مالیات سرانه و حق خطابه متعهد می‌کردند و در مقابل تایید خلیفه وعهد و لوای و لقبی را از سوی او دریافت می‌کردند و بدین وسیله به دولت خود مشروعیت و وجهه قانونی می‌دادند و کسب این مشروعیت آنها را هم در فرمان راندن بر مردم و هم در رقابت با دیگر دولت‌های محلی یاری می‌کرد. (علیرضا شجاعی زند ۱۳۷۶: ص ۵۱) البته باید به این نکته نیز توجه نمود که پذیرش امارت استیلا توسط خلفای عباسی در حالی بود که پیش از ظهور دولت‌های نیمه مستقل و در اوایل عصر عباسی، حق خطبه و ضرب سکه که مهمترین نشانه ظاهری استقلال دولت شمرده می‌شد، تنها از آن خلیفه بود.

(و.و. بارتولد، ۱۳۵۸:ص ۱۹). در میان این دولت‌های نیمه مستقل عصر عباسی، آل بویه و سلجوقیان با تسلط بر بغداد و حتی به زعم داشتن مذهبی غیر از اهل سنت توسط آل بویه، مرجعیت سیاسی خلیفه عباسی را پذیرفته و نوعی حکومت مشترک شیعی و عباسی (اهل سنت) را ایجاد کردند (جوین، کرمر، ۱۳۷۵:ص ۷۶) از این پس قدرت واقعی از دست خلفای عباسی بیرون رفت و به قول نویسنده مجمل التواریخ و القصص: «خلیفه به فرمانی قناعت کرد و خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف کاری نماند.» (بی‌نا، ۱۳۱۸:ص ۳۷۹) ذکر نام امرا استیلا در خطبه بعد از نام خلیفه، نظارت بر کار خلفا توسط این امرا به خصوص سلجوقیان، ازدواج بعضی از این امرا با دختران خلیفه مانند ازدواج طغرل سلجوقی با دختر خلیفه القایم که باعث افتخار طغرل به این ازدواج شد ولی حاضر به رسمیت شناختن و اقتدار دنیوی خلیفه نشد (سید محمد حسین، منظور الاجداد، امامیه در عصر سلجوقیان...ص ۱۷۲)، ذکر نام ولیعهد امرا استیلا در خطبه (الکامل ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۷۶) تصمیم به عزل خلفا توسط بعضی از امرا استیلا مانند تصمیم بر کیارق به عزل مستظهر از خلافت (عباسی اقبال، ص ۳۱۸_۲۹۶) از مواردی است که بیانگر ناچاری و اجبار خلفا به پذیرش امارات استیلا و سهیم شدن این امرا در قدرت سیاسی خلافت عباسی می باشد.

که خلفای عباسی این سیاست را تا پایان خلافت خود ادامه دادند. زیرا اگر خلیفه عباسی چنین سیاستی را دنبال نمی کرد ممکن بود که امرا استیلا علیه او اعلام جنگ نموده و با قدرت نظامی او را خلع نمایند و یا انداختن نام خلیفه از خطبه در مناطق تحت سلطه خود علیه خلیفه تبلیغ و مشروعیت سیاسی و مذهبی او را در معرض تهدید قرار دهد بدین ترتیب با اتخاذ این سیاست و برقراری تعامل میان خلیفه و امیر استیلا موقعیت سیاسی و مشروعیت خلیفه حفظ می شدند و خطبه و سکه و مالیات را از دست نمی داد و هم امیر استیلاء بر بخشی از قلمرو عباسی تسلط می یافت و با تایید خلیفه بر آن فرمان می راند. بنابراین امراء استیلاء از این طریق در قدرت سیاسی خلفا سهیم می شدند که این امر تقریباً تا پایان خلافت عباسی و سقوط آنها به دست مغولان در سال ۶۵۶ هجری ادامه یافت.

نتیجه‌گیری

با انتقال قدرت از امویان به عباسیان و ایجاد تغییر در حاکمیت اسلامی و همچنین ایجاد تغییرات ریشه‌ای در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه اسلامی در سال ۱۳۲ هجری، دوره تازه‌ای در حیات فکری و سیاسی قلمرو اسلامی ایجاد شد. خلافت عباسیان که تا حدودی در بعضی از ابعاد ادامه خلافت امویان بود و برای حامیان یک خلافت مقدس محسوب می‌شد از سال ۱۳۲ هجری به بعد توانست قدرت سیاسی و مذهبی خود را بر امپراتوری اسلامی تحمیل نماید و با این ادعا که در صدد ایجاد عصر جدیدی از عدالت، پرهیزکاری و سعادت می‌باشند با اتکا به امتیازات قبیله‌ای و همچنین انتساب به بنی هاشم و خاندان پیامبر(ص) اعلام نمودند که تنها برای هدایت و رهبری جامعه اسلامی برگزیده شده‌اند و با انتخاب لقب‌های مقدس، تلاش می‌کردند که نشان دهند از حمایت الهی برخوردار بوده و با اتخاذ گرایش نوینی از اخلاق و معنویت سیاسی را دنبال می‌کردند که با گذشتگان خود متفاوت بود. گسترش قلمرو خلافت عباسیان از یک سو و ورود اقوام و ملت‌های مختلف و همچنین وجود پیروان ادیان و مذاهب مختلف در قلمرو خلافت از سوی دیگر، عباسیان را وادار به اتخاذ سیاست‌های مختلف و گاه متضاد می‌کرد که این امر به دلیل نفوذ گسترده بعضی از اقوام و گروه‌های اجتماعی زمینه تضعیف عباسیان را در بعضی از ادوار خلافت فراهم نمود. گرایش عباسیان به شرق خلافت و اتخاذ سیاست شرق‌گرایی از سوی آنان و توجه ویژه به خراسان که به نوعی محل پیدایش خلافت عباسی محسوب می‌شد، و هم‌چنین دشمنی مردم شام با عباسیان و انتخاب پایتخت جدید و انتقال قدرت از شام به بغداد که با تأثیرگذاری ایرانیان بر نظم و زندگی عباسیان همراه بود، از یک طرف راه را برای نفوذ اقوام و خاندان‌های ایرانی در خلافت عباسیان فراهم نمود و از سوی دیگر باعث دور شدن عباسیان از مدیترانه که عباسیان سواحل آنجا را به عنوان مرکز و پایان قلمرو حکومتی خود تلقی می‌کردند، گردید و زمینه را برای شکل‌گیری امارت‌های اسلامی مستقل در مغرب و اندلس که مدافع بخش غربی مدیترانه بودند، فراهم نموده و باعث مشارکت آنها در قدرت سیاسی خلافت قلمرو اسلامی گردید.

بررسی ادوار چهارگانه خلافت عباسی از سال ۱۳۲ هجری تا ۶۵۶ هجری بیانگر وجود عناصر و مولفه‌های تأثیرگذار در قدرت سیاسی خلافت عباسیان می‌باشد که این مولفه‌های قدرت از یک دوره به دوره دیگر متفاوت‌اند چنانچه مولفه اصلی قدرت در دوره اول عباسی (۲۳۲-۱۳۲ هجری) عنصر ایرانی و هدایت‌گذاری عباسیان توسط ایرانیان بود و در دوره دوم (۳۳۴-۲۳۳ هجری) با تسلط ترکان بر خلافت عباسی، این مؤلفه‌های تأثیرگذار در قدرت عمدتاً تحت تأثیر عنصر ترک و نفوذ آنها قرار داشت که زمینه را برای تضعیف خلفا و شکل

گیری حکومت‌های تقریباً مستقل مانند آل بویه در فارس، حمدانیان در موصل، اخشیدیان در مصر و سامانیان در خراسان فراهم نمود. دوره سوم خلافت عباسیان (۴۴۷-۳۳۴ هجری) دوره تسلط آل بویه بر خاندان خلافت محسوب می‌شود که مهمترین مولفه قدرت سیاسی در این دوره، آل بویه شیعه مذهب و اتخاذ سیاستهای خاص از سوی آنها، که با تضعیف سیاسی و دینی خلفای عباسی توأم بود، می‌باشد که زمینه را برای مداخله و سهمیم شدن هرچه بیشتر آل بویه در قدرت سیاسی خلافت عباسی فراهم نمود. در عصر چهارم خلافت (۶۵۶ - ۴۴۷ هجری) مهمترین مولفه در قدرت سیاسی خلافت عباسی، سلجوقیان ترک نژاد محسوب می‌شوند که قدرت واقعی خلافت را به خود منتقل نموده و به دلیل اشتراک مذهبی با خلفاء عباسی توانستند به صورت گسترده در قلمرو سیاسی و دینی خلافت تأثیر گذاشته و از سوی دیگر زمینه را برای بهبود اوضاع خلافت تا حدودی فراهم آورند. عامل مهم تأثیرگذار در مولفه‌های سیاسی قدرت در این دوران به ضعف یا قدرتمندی خلیفه نیز بستگی داشت و همین عامل باعث گردید که اقدامات خلفاء عباسی در یک سطح نباشد.

ساختار مقاله فوق در پاسخ به این سوال که مهمترین مولفه‌های تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی کدامند و این مولفه‌ها و چه نتایجی در ضعف یا قدرت خلافت عباسی داشتند طراحی و تدوین شده است. گذشته از عوامل سیاسی فوق که به طور مشروح در مقاله بدان پرداخته شده است، عوامل اجتماعی مانند طبقات اجتماعی و گروه‌های قومی قبيله ای، که خلافت عباسی با اتکا به آن به وجود آمده بود، مانند عنصر عرب، ایرانی، ترک و رومی و سیاهان و همچنین مهاجرت اقوام و قبایل مختلف به قلمرو خلافت به عنوان یک مولفه مهم در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسیان محسوب می‌شدند.

وجود ادیان و مذاهب مختلف و همچنین پیروان آنها، یکی دیگر از مولفه‌های تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی عباسیان محسوب می‌شدند این ادیان و مذاهب که تشکیل دهنده قدرت‌های فشار و مناظرات اجتماعی بر محور ایمان در جامعه اسلامی عصر عباسی بودند، از یک سو به دلیل اشتراکات مذهبی با خلافت عباسی، خلفاء را وادار به اتخاذ سیاست‌ها و تصمیم‌های مختلف می‌کردند و از سوی دیگر به دلیل تصدی بعضی از مناصب مهم توسط بعضی از پیروان این ادیان، حتی غیر از اسلام، زمینه را برای مشارکت بیشتر در اداره جامعه عصر عباسی فراهم می‌نمود. همچنین اشتغال بعضی از پیروان این ادیان به فراگیری علوم مختلف مانند فلسفه، منطق، پزشکی، ستاره‌شناسی و علوم دیگر، باعث مشارکت و سهمیم شدن آنها در ساختار قدرت می‌گردید که به عنوان مثال می‌توان به پیروان مسیحیت و اهل ذمه که از این طریق به مراتب عالی رسیدند اشاره کرد.

از دیگر عوامل و عناصر تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی می‌توان به

طبقات اجتماعی مانند اشراف، آزادگان، موالی و بردگان اشاره کرد. انتصاب بعضی از افراد این طبقات، به خصوص طبقه اشراف، به مناصب کلیدی مانند امامت مساجد، امور قضایی و سرپرستی حجاج و دیگر مقام‌ها باعث مشارکت و سهیم شدن آنها در ساختار قدرت می‌گردید. اشتغال بردگان به امور اقتصادی، مشارکت آنها در جنگ‌های مختلف و تصدی مناصب نظامی و همچنین نقش آنها در کارهای کشاورزی، خدماتی و امور بازار بیانگر تأثیرگذاری این طبقه اجتماعی و سهیم بودن آنها در ساختار قدرت سیاسی دوره عباسی می‌باشد. عوامل فرهنگی مانند منابع و مراکز فرهنگی و وجود در فرهنگ‌های مختلف مانند فرهنگ اسلامی، فرهنگ یونانی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ هندی و همچنین وجود اندیشه‌های مختلف مذهبی و اجتماعی و گرایش گروه‌های اجتماعی به سمت این منابع و مراکز و اندیشه‌ها، از دیگر مولفه‌های تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی عباسیان محسوب می‌شوند که به طور مفصل در مقاله بدان‌ها اشاره شده و نتایج وجود و حضور این فرهنگ‌ها و مراکز فرهنگی مانند کتابخانه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

استفاده از خطبا و منابر به دلیل تأثیر گذاری فرهنگی و مذهبی منبر و خطابه از دیگر مولفه‌های تأثیرگذار در قدرت سیاسی خلافت عباسی محسوب می‌شوند که عباسیان با تعیین وعاظ و خطبامورد اعتماد وابسته به خود و با دادن پول و جایزه به آنها، از یک طرف خلافت عباسی سعی می‌نمود که مشروعیت سیاسی و مذهبی خود را در سطح جامعه توسط این گروه توجیه نموده و از سوی دیگر، با بدعت‌گذاران و مخالفان خود از طریق واعظان و خطیبان و از تریبون منبر برخورد نمایند. که این اقدام از یک طرف باعث قدرتمندی خلفا و گسترش مشروعیت سیاسی و مذهبی آنها می‌شد و از سوی دیگر زمینه را برای مشارکت و سهیم شدن گروه وعاظ و خطبا در قدرت سیاسی خلافت عباسی فراهم می‌نمود.

استفاده از شعارهای مختلف در بعضی از ادوار خلافت عباسی، از دیگر مولفه‌های تأثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی می‌باشد که به عنوان مثال می‌توان به شعار «الا من آل محمد(ص)» و «الرضا من آل محمد(ص)» در ابتدای تشکیل خلافت عباسی اشاره کرد که نقش مهمی در توسعه قدرت عباسیان و گرایش گروه‌های اجتماعی به سوی آنها و در نتیجه تشکیل حکومت و خلافت توسط این خاندان داشت زیرا طرح این شعارها هر گونه بحث تفرقه‌انگیز را در مورد انتخاب خلیفه تا رسیدن به پیروزی نهایی منتفی نموده و همچنین باعث حفظ جان و دور ماندن رهبر اصلی عباسیان از تهدیدات مختلف می‌گردید.

ارث بری از پیامبر (ص) و انتساب عباسیان به پیامبر(ص) و خاندان وی که عمدتاً در جهت کسب مشروعیت سیاسی و مذهبی صورت می‌گرفت از دیگر اقداماتی بود که عباسیان انجام دادند و از آنجا که این امر به تنهایی کفایت نمی‌کرد به شیوه الهی بودن خلافت از سوی

خداوند متوسل شدند که این امر از همان ابتدای خلافت توسط سفاح در خطبه وی در مسجد جامع کوفه مطرح و توسط منصور خلیفه بعدی به اوج رسید چنانچه در خطبه هایش صریحا خود را سلطان خداوند بر روی زمین اعلام می‌کرد. بنابراین هرگونه مخالفتی با خلفا مخالفت با خداوند تلقی و به شدت سرکوب می‌شد چنانچه عباسیان در جهت سرکوبی شورش‌های علیه خود به دفعات متعدد از این سیاست استفاده نمودند و حتی در بسیاری از موارد توسط فرماندهان و پیروان آنها نیز دنبال می‌شد. انتخاب لقب «بالله» از سوی خلفا و تکرار آنها در خطبه‌ها بیانگر الهی بودن خلافت عباسی بود که در تمام قلمرو خلافت اعمال می‌شد.

بهره‌گیری از تفکر مهدویت از دیگر مولفه‌های تاثیرگذار در قدرت سیاسی خلفای عباسی محسوب می‌شد که عمدتاً در جهت کسب حمایت گروه‌های مذهبی منتظر ظهور و همچنین مقابله با گروه‌های مدعی قدرت اتخاذ شده بود البته با بررسی منابع تاریخی چنین به نظر می‌رسد که اتخاذ این سیاست و ادعای مهدویت بیشتر در اوایل خلافت مورد استفاده قرار گرفته و در زمان‌های بعد به دلیل ظلم و بی‌عدالتی عباسیان در جامعه نسبت به گروه‌های مخالف کارکرد خود را از دست داده است.

شکل‌گیری امارت استیلا و استفاده عباسیان از این امارت که از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری متداول شد یکی دیگر از مولفه‌های تاثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی عباسیان محسوب می‌شد که خلفای عباسی جهت حفظ موقعیت سیاسی خود این نوع امارت را به رسمیت شناخته و ناگزیر شدند بخشی از حاکمیت خود را به امراء استیلا واگذار نموده و امراء استیلا نیز در مقابل خود را به سه عمل حق ضرب سکه، حق پرداخت مالیات و حق خطبه نسبت به خلیفه متعهد می‌کردند که این امر باعث ایجاد مشروعیت برای امراء استیلا شده و از سوی دیگر آنها را بر فرمان راندن بر مردم و در رقابت با دیگر حکومت‌های محلی کمک می‌کرد که به عنوان مثال می‌توان به آل بویه و سلجوقیان اشاره کرد که زمینه را برای مشارکت و سهیم شدن این حکومت‌ها در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی فراهم نمود.

با بررسی مولفه‌های فوق و تاثیرگذاری آنها در ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسی، این نتیجه حاصل شد که این مولفه‌ها هم باعث ایجاد توسعه قدرت سیاسی و گسترش قلمرو سیاسی و جغرافیایی خلافت عباسی شدند و از سوی دیگر، در بعضی از ادوار تاریخی زمینه‌های تضعیف و رکود و انحطاط آنها را فراهم نمودند که سرانجام به دست مغولان در سال ۶۵۶ هجری سقوط نمودند.

فهرست منابع

- ۱- الهامی، علی (۱۳۹۳) ساختار قدرت سیاسی خلافت عباسیان و تأثیر آن بر تمدن اسلامی، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر نشر معارف.
- ۲- مکی، محمد کاظم (۱۳۹۷) تمدن اسلامی در عصر عباسیان، ترجمه: محمد سپهری، چاپ ششم، تهران: انتشارات سمت.
- ۳- شیخ احمدی، سید محمد (۱۳۹۳) قدرت خطابه منبری پژوهشی درباره رابطه خطابه و منبر با قدرت سیاسی در دوران خلافت عباسی، تهران: انجمن ایرانی تاریخ.
- ۴- ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد (۳۱۴ م. ق) الفتوح، ج ۴، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ط الاولی، ۱۹۹۱ م/ ۱۴۱۱ ق
- ۵- بیرونی، ابوریحان، محمد بن احمد، (۱۳۸۶) الآثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیر کبیر.
- ۶- مایکل فاستر، (۱۳۷۵) خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۱، ترجمه ی جواد شیخ الاسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر
- ۷- آرون، ریمون، (۱۳۷۰ ش) مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه: باقر پرهام، ج ۲، بی جا، انتشارات آموزش و پرورش.
- ۸- بریایان ترنر، (۱۳۷۹)، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- ۹- محمد حسین ال کاشف الغطاء، (۱۳۸۴) الفردوس الاعلی، تصحیح قاضی محمد علی طباطبایی قم: دارانور الهدی
- ۱۰- حسین بشیریه، (۱۳۸۴) آموزش دانش سیاسی، ج ۵، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۱۱- ژولین فروند، (۱۳۸۴) سیاست چیست، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران، انتشاران آگاه.
- ۱۲- آستین، رنی، (۱۳۷۴) حکومت‌آشنایی با علم سیاست، ترجمه: لیلا سازگار، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاهی.
- ۱۳- ویلمون مک آیور، (۱۳۴۴) جامعه، حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴- عبدالحمید ابوالحمد، (۱۳۷۰) مبانی سیاست، تهران: انتشارات قدس.
- ۱۵- امام خمینی، (بی تا) حکومت اسلامی، ولایت فقیه، قم: انتشارات آزادی.

- ۱۶- رابرت دال، (۱۳۶۸) تجربه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه ی حسین ظفریان، تهران: نشر جم.
- ۱۷- علی اقا بخشی و مینو صمیمی راد، (۱۳۷۴) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی،
- ۱۸- حشمت الله عاملی، (بی تا) میانی علم سیاست، تهران: ابن سینا،
- ۱۹- اسکندری، احمد، (۱۳۸۳ش) پژوهش در موضوع قدرت، چاپ اول، قم، پژوهشکده ی حوزه و دانشگاه،
- ۲۰- آرکلیگ، استوآرت، (۱۳۷۹) چارچوب های قدرت، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۱- دورانت، ویل، (بی تا) قصه الحضاره، ترجمه زکی نجیب محمود، فی جامعه الدول العربیه بی تا، ط الخامسة.
- ۲۲- لوکس، استیون، (۱۳۷۰) قدرت فر انسانی یا شر شیطان، ترجمه: فرهنگ رجایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۳- موتمن طباطبایی، منوچهر (۱۳۷۴) حقوق اداری، تهران: سمت.
- ۲۴- محمود محمد شاکر (۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۰م)، تاریخ اسلام، ج ۱-۲، بیروت: المکتب الاسلامی، ط الثامنه.
- ۲۵- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م) دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوی الشان الاکبر تحقیق خلیل شحاده، ج ۱، بیروت، دارافکر، ط الثانيه؛
- ۲۶- یعقوبی، (۱۳۷۱) تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ج ۲، ص ۵۲.
- ۲۷- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، تاریخ الكامل اسلام، ترجمه ابوالقاسم خالت وعباس خلیلی ج ۲، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی
- ۲۸- حتی، فلیپ، (بی تا) تاریخ العرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: چاپخانه شفق.
- ۲۹- خلیفه بن خیاط، ابوعمر و عصفری، (۱۹۹۵م) تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق: فواز، الطبعه الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳۰- مقدسی، مطهر بن طاهر (۵۰۷م) البداء والتاریخ، ج ۴، بیروت مکتبه الثقافه الدینیه،
- ۳۱- حسن، حسن، ابراهیم، (۱۳۶۰) تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۳۲- نقیب زاده، احمد، (۱۳۹۸) در آمدی بر جامعه شناسی سیاسی، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات سمت.

- ۳۳- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۴) مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۴، ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .
- ۳۴- _____ (۱۳۷۴) مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .
- ۳۵- صولی، اخبارالرازی، محمد بن یحیی بن عبدالله (۹۴۶م-۳۳۵هـ)، اخبار الرازی و المتقی لله من كتاب الاوراق، تحقیق: ج. هیورث. دن، ج ۲، دارالمسیره، بیروت، (۱۹۷۹م-۱۳۹۹هـ)
- ۳۶- بروکلیمان، کارل (۱۹۵۶م-۱۸۶۸) تاریخ الادب العربی، ترجمه: عبدالحلیم النجار، ج ۴، منشورات جامعه الدول العربیة، المنظمه العربیة للتربیه و الثقافه و العلوم، لات.
- ۳۷- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۹۸۸م) تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحاده، ج ۳، الطبعة الثانية، بیروت: دارالفکر
- ۳۸- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۹۹۶م) انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، الطبعة الاولى، ج ۴، بیروت: دارالفکر.
- ۳۹- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۹۶۷م) تاریخ الاهم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، ج ۸، بیروت: دار التراث.
- ۴۰- _____ (۱۹۶۷) تاریخ طبری، ج ۷، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
- ۴۱- _____، (۱۹۶۷م) تاریخ الاهم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، ج ۸، بیروت: دار التراث.
- ۴۲- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۹)، تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۴۳- ماوردی، ابوالحسن، علی (۱۰۵۸م/۵۴۵۰هـ)، الاحکام السلطانیة، دارالکتب العلمیة، بیروت: ۱۹۷۸م/۱۳۹۸هـ
- ۴۴- علیرضا شجاعی زند (۱۳۷۶)، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: تبیان.
- ۴۵- و. و. بارتولد، (۱۳۵۸) خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.
- ۴۶- جوئل، کرمی، (۱۳۷۵) احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی .
- ۴۷- نویسنده ناشناس، (۱۳۱۸) مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: چاپخانه خاور
- ۴۸- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۹۶۵م)، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، بیروت: دارصادر.
- ۴۹- صاحبی نجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (۱۳۵۷)، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، تصحیح: عباسی اقبال، ج ۳ تهران: کتابخانه طهوری.